

## النص الديني الثابت (١) لا يعارض نظرية التطور:

### متن دينى اثباتشده (١) تعارضى با نظريهء تكامل ندارد:

نظرية التطور هي نظرية علمية وعليها أدلة علمية كثيرة جداً ومنها أدلة جينية لا يمكن لعاقل يفهم ما يقال في هذه الأدلة أن يردّها، ولهذا فنظرية التطور لم يعد هناك مجال للجدال في صحتها وكونها حقيقة لا جدال فيها إلا لجاهل لا يدرك ما يقال - وما أكثرهم للأسف - وأعتقد أن دوكنز - كما صرح هو (٢) - وأي عالم أحياء تطوري ملحد يفرح بإصرار بعض رجال الدين على قول إن نظرية التطور تتعارض مع الدين؛ لأنهم كعلماء أحياء تطورية - فعلاً - قادرون على إثبات صحة نظرية التطور وبما لا يقبل الشك وهذا يعني - بالنسبة لمن يقولون بالتعارض بين الدين والتطور - أن الدين ينطوي على خلل كبير؛ لأن رجال الدين قد اعترفوا وأصروا على أنه يتعارض مع نظرية مثبتة بأدلة علمية صحيحة.

نظريهء تكامل يك نظريهء علمى است و پايههاى آن بر دلايل علمى فراوانى استوار است كه از جمله مىتوان به دلايل ژنتيكي اشاره كرد ، به همين خاطر هيچ فرد عاقلى كه بتواند آنچه را در اين دلايل مطرح مىشود، را درك كند، ممكن نيست اين دلايل را رد كند و از همين رو در اين عرصه، مجالى براى جدال در مورد صحت نظريهء تكامل باقى نمىماند و اين نظريه، حقيقتى است كه خدشهاى به آن وارد نمىباشد؛ مگر از سوى جاهلانى كه نمىدانند چه مىگويند، كه متأسفانه اين افراد بسيار زياد هستند! به عقيدء من آقاى داوكينز - آنطور كه خود بيان كرده است (٢) - و

نیز هر زیستشناسِ ملحدِ دیگر، از پافشاری برخی عالمان دین بر اینکه "نظریه تکامل در تضاد با دین است" بسیار خوشحال می‌باشند؛ چرا که آنها به‌عنوان زیست‌شناسان تکاملی می‌توانند درستی نظریه تکامل را به گونه‌ای اثبات کنند که شکی در مورد صحت آن باقی نماند. از این رو، این به آن معنا است که معتقدان به متعارض بودن دین و تکامل، بر این باورند که دین دارای نقایص قابل ملاحظه‌ای است؛ چرا که عالمان دینی اعتراف می‌کنند و اصرار دارند که دین با نظریه‌ای که از طریق ادله درست علمی ثابت شده است، سَرِ ناسازگاری دارد.

---

(۱). کلامنا دائماً في النص الديني الثابت، فالنصوص الروائية التي تخالف الحقائق العلمية إما أن تكون قابلة للتأويل وعندها تأول بما يناسب الحقائق العلمية، أو أنها غير صحيحة.

(۱)- سخن ما درباره متون دینی اثبات‌شده است، نه آن دسته از متون روایی که با واقعیت‌های علمی همخوانی ندارد، یا قابل تأویل بوده و از تفسیری سازگار با حقایق علمی برخوردار است، و یا نادرست می‌باشد.

(۲). قال د. دوکنز: (أنا تعجبني فكرة أن الناس يعلمون في الكنائس أن التطور غير متوافق مع الدين لأننا بكل تأكيد نستطيع إثبات أن التطور حقيقة).

(۲)- دکتر داوکینز می‌گوید: (من از فکر برخی مردمی که در کلیساها علم می‌آموزند و می‌گویند تکامل با دین ناسازگار است، خرسند و درشگفتم؛ زیرا ما به طور قطع و یقین می‌توانیم اثبات کنیم که تکامل واقعیت دارد).

---

والحقيقة إنه لا يمكن بحال أن يأتي شخص بنص ديني غير ثابت أو متشابه ويدعي تعارضه مع نظرية التطور ويجعله دليلاً على إبطالها، فهذا هو السفه بعينه، فمن يريد إبطالها علمياً فعليه أن يأتي بأدلة علمية تنقضها. إضافة إلى أن عليه رد الأدلة الكثيرة المطروحة والتي تثبت نظرية التطور، أما إن أراد شخص إثبات

تعارض نظرية التطور مع النص الديني فعليه أن يأتي بنص ديني ثابت وغير قابل للتأويل يتعارض مع نظرية التطور، إضافة إلى أن عليه أولاً إثبات بطلان نظرية التطور علمياً وطرح نظرية علمية بديلة تؤيدها الأدلة العلمية، وهذا ما لا يمكن إثباته بحال؛ لأن التطور بحد ذاته حقيقة علمية ثابتة ومنكرها جاهل معاند فقط، ولعل سبب هذا العناد من بعضهم - إضافة إلى الجهل - هو دخول عقيدتي الإلحاد والإيمان في هذه المسألة العلمية فيتصور الملحد أن إثبات التطور يثبت عقيدته في حين يتصور المؤمن أن إثبات التطور يبطل عقيدته!

اینکه فردی بخواهد با استناد به متون دینی اثبات‌نشده و یا متشابه (قابل تأویل)، مدعی تضاد دین با نظریه تکامل شود و دلیل این تضاد را همان متون اثبات‌نشده و یا متشابه قرار دهد، در حقیقت به کاری دست زده است که عین جهالت و بی‌خردی می‌باشد. پس اگر کسی درصدد انکار نظریه تکامل است، باید این کار را به‌وسیله دلایل علمی انجام دهد. علاوه بر این، وی باید دلایل علمی کسانی را که به واسطه این ادله، نظریه تکامل را به اثبات رسانیده‌اند، را با شیوه‌ای علمی رد کند، اما اگر فردی بخواهد با ادله دینی نظریه تکامل را رد کند، باید به آن دسته از متون دینی ثابت‌شده و غیرقابل تأویل که این نظریه را مردود می‌شمارند، استناد کند. به علاوه، وی در ابتدا باید بطلان نظریه تکامل را بر اساس مدارک علمی اثبات کند و سپس نظریه‌ای علمی به‌عنوان جایگزین ارائه نماید؛ که این نظریه هم باید به تأیید علم برسد. این چیزی است اثبات ناشدنی؛ چرا که تکامل ذاتاً یک حقیقت علمی ثابت شده است و فقط جاهلان لجوج آن را انکار می‌کنند، و شاید دلیل این لجاجت - علاوه بر جهل منکران - به نقش داشتن خداناباوری و ایمان در این موضوع علمی بازگردد، پس فرد ملحد

گمان می‌کند که اثبات تکامل، تأیید عقاید او است، و شخص مؤمن نیز بر این پندار است که اثبات تکامل، خط بطلانی است بر عقایدش!

وهذه التصورات غير صحيحة تماماً، فقد أثبتنا وسنثبت أن التطور يثبت الإيمان ويثبت وجود إله. الحقيقة إنه يجب التخلي من عقدة الملازمة بين الإلحاد ونظرية التطور؛ لأن هذه الملازمة موهومة وغير صحيحة، فحتى لو صحت كل جزئية في نظرية النشوء والارتقاء فإنها لا تتعارض مع النص الديني، فلو أن الأحماض الأمينية تكونت بضمن قوانين الطبيعة السارية في فترة معينة من حياة الأرض ومن ثم جمعت مع بعضها بالصورة المناسبة وشكلت ناسخات أو خريطة جينية وخطت الخطوات المناسبة حتى تكونت الخلية الأولى القادرة على نسخ نفسها ومن ثم حصلت عمليات تطور جينية وطفرات جينية وانتخاب خلال مليارات السنين حتى وصل حال الأرض إلى وجود الكائن ذو الجسم الإنساني، فإن هذا لا يعطي تفسيراً لوجود الإنسان متعارضاً مع النص الديني بحيث لا يمكن التوفيق بين النص الديني وعلم الأحياء وما يطرحه حول أصل نشوء الحياة وتطورها على الأرض كما تبين فيما تقدم؛ حيث إن المخلوق من الطين المرفوع - في النص الديني - هو نفس آدم (عليه السلام) في السماء الأولى فلا إشكال أن يكون جسم معين تطور تدريجياً في هذه الأرض ثم اتصلت به النفس.

صد البته که این تصورات کاملاً نادرست است؛ چرا که ما اثبات کردیم و اثبات خواهیم کرد که تکامل، ایمان و وجود خدا را ثابت می‌نماید. حقیقت آن است که باید از پیوند دادن و در هم تنیدن «بی‌خدایی و الحاد» با «نظریه تکامل» دست شست؛ چرا که این ارتباط، ارتباطی موهوم و

نادرست است. حتی اگر تمام قسمت‌های نظریهٔ پیدایش و ارتقا درست باشند، باز هم تعارضی با متن دینی نخواهند داشت. اگر اسیدهای آمینه در ضمن قوانین طبیعی جاری در دوران مشخصی از زندگی زمین ساخته شده باشند، سپس آنها به درستی گرد هم جمع شده و همانندسازها یا نقشهٔ ژنتیکی را شکل داده باشند و با طی مراحل مناسب، اولین سلولی را که می‌توانسته از خودش همانندسازی کند، به‌وجود آورده باشد، سپس طی میلیاردها سال فرآیندهای تکامل ژنتیکی، جهش‌های ژنی و انتخاب به‌وقوع پیوسته باشد تا بر روی زمین موجودی با جسم انسانی پدیدار گشته باشد، همهٔ اینها تفسیری از وجود انسان ارائه نمی‌دهد که متعارض با متون دینی باشد؛ یعنی نمی‌توان بین متن دینی و علم زیست‌شناسی و نظرات این علم در خصوص پیدایش حیات و تکامل آن بر زمین، تضادی مشاهده کرد؛ زیرا مخلوقی که از گل مرفوع آفریده شده است طبق متن دینی، همان نفس آدم (علیه السلام) در آسمان اول می‌باشد. بنابراین اشکالی نخواهد داشت اگر بگوییم یک جسم معین به طور تدریجی و مرحله به مرحله، در این زمین تکامل یافته و سپس نفس به آن متصل شده باشد.

**أما كون الخلية نشأت من مواد غير حية فهذا أيضاً لا يتعارض مع النص الديني، فهو ليس خلقاً من العدم بل هو عملية تخليق من مواد وقوى وطاقات أوجدتها سلسلة أسباب تنتهي إلى السبب الأصيل وهو الله سبحانه، وهذا سيتبين عند مناقشة نظرية الانفجار العظيم.**

اما اینکه سلول از مواد غیرزنده حاصل شده باشد نیز هیچ تضادی با متن دینی ندارد؛ چرا که چنین پیدایشی، بیانگر خلق از عدم نیست؛ بلکه نشاندهندهٔ آفرینش از مواد و انرژی‌هایی است که پدیدآورندهٔ علل و اسبابی می‌باشند که به مسبب اصلی یعنی خداوند سبحان، منتهی

می‌گردد. این موضوع در بخش بررسی نظریه انفجار بزرگ، تشریح خواهد شد.

إضافة إلى أن الخريطة الجينية مُقَنَّة (مُنظَّمة)، وبالتالي فهي دالة على مُقَنَّ (مُنظَّم)، وبالتالي فالنشوء ليس فقط لا يتعارض مع النص الديني بل النشوء كما بينت دال على وجود الإله وسأبينه إن شاء الله بتفصيل أكثر.

علاوه بر این نقشه ژنتیکی، قانونمند (منظم) است و این خود بر قانونگذار (نظم‌دهند) دلالت دارد. از این رو، نظریه پیدایش حیات نه تنها تضادی با متن دینی ندارد بلکه همان‌طور که پیشتر عنوان کردم، از وجود خداوند حکایت می‌نماید. به خواست خدا این موضوع را به‌صورت موشکافانه مطرح خواهم نمود.

فالنتيجة إذن: النص الديني بحد ذاته غير متعارض مع نظرية النشوء والارتقاء (التطور)، وبهذا لا يصلح نقض الدين بحجة أن الإله والدين يعطي تفسيراً لوجود الإنسان على هذه الأرض متعارضاً مع علم الأحياء وما ثبت بحسب التاريخ الأحفوري والتحليل الجينية وتحليل المتحجرات، فقد تبين أن هذا التعارض غير موجود أصلاً. نعم، يمكن أن يقال: إن العلم متعارض مع فهم بعض المتصدين للافتاء ممن يسمون بالفقهاء من المسلمين السنة والشيعية والمسيحيين واليهود للنص الديني، وهذا الإشكال يوجه لهؤلاء ولا يوجه للدين الإلهي عموماً أو للنص الديني الإلهي الثابت، فهم يتحملون عاقبة آرائهم ولا يصح أن يُحمّل الشاكون أو

الملحدون الدين الإلهي أو النص الديني نتيجة آراء هؤلاء، فهذه  
كذبة كبيرة وخذعة يخدع الملحدون أو من يشكون بوجود إله  
أنفسهم بها وبأن الدين الإلهي والنص الديني يساوي آراء هؤلاء،  
وإذا كان الملحدون يريدون أن يعيشوا مع هذه الكذبة ويخدعوا  
أنفسهم بانتصار وهمي للإلحاد على الدين فهذا شأنهم ولكني  
أعتقد أنهم بهذا لن يكونوا أحسن حظاً من رجل الدين المخادع  
الذي ينتقدونه.

در نتیجه متن دینی به خودی خود با نظریه‌های پیدایش و ارتقا (نظریهء  
تکامل) تعارضی ندارد. بر این اساس نمی‌توان با این استدلال که خدا و  
دین، از نحوه پیدایش انسان بر این زمین تفسیری ارائه می‌دهند که با علم  
زیست‌شناسی و مطالعات سنگواره‌شناسی و بررسی‌های ژنتیکی و تجزیه و  
تحلیل سنگواره‌ها ناسازگار است، دین را منکر شد و مردود دانست. پیشتر  
بیان شد که اصولاً چنین تعارضی وجود ندارد. آری، می‌توان گفت که علم نه  
با خود دین، بلکه با درک و فهم ناقص برخی متصدیان صدور فتوا از متون  
دینی که فقهای مسلمان سنی و شیعه، و نیز فقهای مسیحی و یهودی،  
نامیده می‌شوند، در تعارض است و ایراد مزبور بر این افراد وارد می‌شود،  
نه به طور کلی بر دین الهی یا متن دینی الهی ثابت شده. این افراد خود  
عهده‌دار عواقب آرای خویش هستند و صحیح نیست که شکاکان یا منکران  
دین و متن دینی، بر پایه نظرات این افراد جبهه‌گیری کنند. این دروغی  
بزرگ است، و ترفندی است که ملحدان یا کسانی که در وجود خدا شک  
دارند، با دست‌آویز قرار دادن آن و طرح این موضوع که دین الهی و متن  
دینی برابر است با آرا و نظرات اینان، خود را فریب می‌دهند. اگر منکران  
وجود خدا، مایلند با این دروغ زندگی کنند و با پیروزی خیالی خداناباوری  
بر دین، خود را فریب دهند، این به خودشان مربوط است ولی به نظر من به

این ترتیب، آنها خوشبختتر از آن عالم دینی فریبکاری که از او انتقاد می‌کنند، نمی‌باشند.

والنصوص الدينية ليست فقط لا تتعارض مع علم الأحياء والعلوم الحديثة، بل إن الحياة الأرضية المدركة التي عرف بعضها عن طريق الأحفوريات الآن أي أشباه الإنسان مثل بعض أنواع الهومو إركتوس وبعض أنواع الهومو ساپینس ومثل إنسان النياندرتال قد بينتها النصوص الدينية، وأنه وجد قبل الإنسان أشباه البشر وبعضهم كائنات مدركة وعاقلة بحدود أقل من الإنسان.

متون دینی نه‌تنها هیچ‌گونه تضادی با علم زیست‌شناسی و علوم نوین ندارند؛ بلکه در این متون به حیات زمینی که اکنون بخشی از آن به‌وسیله‌ی سنگواره‌ها شناسایی شده - یعنی انسان‌نماها از قبیل برخی گونه‌های هومو ارکتوس و برخی گونه‌های هومو ساپینس و انسان نئاندرتال - پرداخته شده است؛ با این عنوان که پیش از انسان، انسان‌نماها و موجوداتی بوده‌اند که توانایی درک و عقل آنها از انسان کنونی کمتر بوده است.

عن محمد بن علي الباقر صلوات الله عليه: [لقد خلق الله عز وجل في الأرض منذ خلقها سبعة عالمين ليس هم من ولد آدم، خلقهم من أديم الأرض فأسكنهم فيها واحداً بعد واحد مع عالمه، ثم خلق الله عز وجل أبا هذا البشر وخلق ذريته منه] (١). تشير هذه الرواية وغيرها إلى أن هناك تطوراً في الحياة المدركة العاقلة على هذه الأرض، ففي هذه الرواية هناك سبعة أجيال عاقلة، مدركة،



## ونفوسهم مختلفة عن نفس آدم و ليسوا من ولد آدم، وقد سبقوا آدم (عليه السلام) على هذه الأرض.

(١). المصدر (الصدوق - الخصال): ص 359؛ ومثله في (العياشي - تفسير العياشي).

از محمد بن علی باقر (صلوات الله علیه) روایت شده است که فرمود: [خداوند عزوجل در روی زمین از هنگامی که آن را آفرید، هفت دوره جهانیان را که هیچ یک از آنها از فرزندان آدم نبودند را خلق کرد، اینان را از قشر رویین زمین خلق کرد و آنان را با عالم خودشان یکی پس از دیگری در زمین سکنا داد، سپس خداوند عزوجل پدر این بشر را خلق کرد و فرزندان او را از او آفرید] (١). این روایت و دیگر روایات، بیان می کنند که تکاملی در زندگی هوشمند و باشعور بر روی این زمین وجود داشته است. در این روایت به هفت نسل که از قدرت عقل و درک برخوردار بوده اند، اشاره شده که نفس آنها با نفس آدم متفاوت بوده، و از فرزندان آدم نبوده اند و پیش از آدم (علیه السلام) بر این زمین پدیدار گشته اند.

(١)- صدوق، خصال، ص ٣٥٩، و نیز: عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ٢، ص ٢٣٨.

وعن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه عن آبائه (عليهم السلام) عن علي أمير المؤمنين (عليه السلام)، قال: [إن الله تبارك وتعالى أراد أن يخلق خلقاً بيده وذلك بعد ما مضى من الجن والنسناس في الأرض سبعة آلاف سنة وكان من شأنه خلق آدم..... إنني أريد أن أخلق خلقاً بيدي وأجعل من ذريته أنبياء ومرسلين وعباداً صالحين أئمة مهتدين وأجعلهم خلفاء علي خلقي في أرضي ينهونهم عن معصيتي وينذرونهم من عذابي ويهدونهم إلى طاعتي ويسلكون بهم طريق سبيلي وأجعلهم لي حجة عليهم

وأبید النسناس من أرضي وأطهرها منهم] (١). والرواية واضحة أنّ قبل آدم (عليه السلام) كان هناك أشباه الناس موجودين على الأرض، أما (سبعة آلاف سنة) فواضحة أنها ليست بوحدات قياسنا التي نعرفها الآن ويمكننا تصور وحدات قياس أخرى للزمن لا نعرفها؛ لأنها في أبعاد أخرى خارج هذا الكون الذي نعيش فيه.

(١). المصدر (القمي - تفسير القمي): ج 1 ص 36.

در روایتی دیگر از حضرت امام محمد باقر به نقل از پدرانش (علیهم السلام) از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که ایشان فرمودند: [هنگامی که خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود تا به دست خویش موجودی (یعنی انسان) را بیافریند و این در زمانی بود که از خلقت جن و نسناس بر زمین هفت هزار سال گذشته بود. چون شأن و اراده حق تعالی بر این تعلق گرفت که آدم را بیافریند .... من می‌خواهم خلقی به دست خودم بیافرینم و از نسل او پیامبران و فرستادگان و بندگانی شایسته و ائمه ای هدایتگر قرار دهم و آنها را جانشینان خود بر زمین نمایم تا آنها را از نافرمانی من بازدارند، و از عذاب من بیم دهند، و به طاعت من رهنمون سازند، و آنها را به راه و روش من سلوک دهند، و آنها را حجت خویش بر ایشان قرار میدهم، و نسناس را از زمین برمی‌کنم و از آن پاکشان می‌گردانم] (٢). در روایت بالا واضح و روشن است که قبل از حضرت آدم (علیه السلام)، انسان-نماها بر روی زمین وجود داشته اند. از سوی دیگر مشخص است که منظور از "هفت هزار سال" قید شده در روایت، همین مقیاس زمانی که ما اکنون به عنوان سال می‌شناسیم، نمی‌باشد؛ زیرا می‌توانیم تصور کنیم که زمان دارای واحدهای اندازه‌گیری دیگری است که چون به ابعاد دیگری مربوط می‌شود که خارج از وجودی است که در آن به سر می‌بریم، برای ما مجهول و ناشناخته مانده است.

(٢)- قمی-تفسیر قمی، ج ١، ص ٣٦، و همچنین: صدوق-علل الشرایع، ج ١، ص ١٠٤.